

هان ! ای نژاد کاوه و اولاد داریوش
بشتاب تا ز خون بد اندیش مرز جم
ای حس انتقام سراپای ما بگیر
رو به و خرس چاره ندارند جز گریز
از دشمنان خانگی ای نسل کاویان
شمشیر انتقام بر آورد از نیام *
آگنت زشت و منشی جاسوس نابکار
ز اینگونه خویش چیره بما گشت اجنبی
اسکندر از خیانت جانو سیار یست
قفقاز کو؟ بلوچ چه شد؟ ترکمان کجاست؟
هان ! ای دلاوران زدوسو حمله ور شوید
جنبش کنید از پس آرامش دراز
با خون خویش نقش ستم شستشو کنید
شیور جنگ و رزم کنید ارغنون بزم
اکنون کنید چاره فردای خویشتن

اسفندیار دوده و هوشنگ عقل و هوش
کسار و دشت را بنمائیم سرخ پوش
وی خون انتقام بشریان ما بجوش
در بیشه که شیر کشد از جگر خروش
باید بگریز کوفت سراول چو مار دوش
اول برای کشتن مشتی وطن فروش
شهزاده بد اختر نایاک زشت کوش
ورنه بچنگ گریه نمیکشت شیر موش
آلوده کرد مملکت پاک داریوش
انباشته نه پنبه غفلت چراست گوش
بردشمنان خویش چو برخیل صمعه قوش
جبران کنید کسر خود آفت خدوش
زینت صعد صفحه تاریخ ازین نقوش
وز خون خصم ایران باشید باده نوش
تا چند زیر بار ستم خسته همچو دوش

* یاد از شکوه و داد انوشیروان کنید *

* آزاد از ستم بر و بوم کیان کنید *

جنبش گرفت لشکر ایران بزم جنگ
شد کار روس زار میدان کار و زار
سازائف و گری را از سر پرید هوش
افراسیاب لیست و خاقان چین کدام
پرچم گشا درفش کیان شد بر آسمان
روز نبرد شیر زیان خرس دون کدام

افکند شور و زلزله در کشور فرنگ
بر انگلیس پهنه ناورد گشته تنگ
دلکاسه را یکاسه از اوفتاد سنگ
رستم چو جنگجوید در دست پالهنک
کویند کاور سر سر ضحاک بدرنگ
یش دژم پلنگ که باشد شغال لنگ

چون یور زال روی میدان کین کند
هان ای دلاوران عجم وی نژاد جم
بر جان انگلیس زند هند صد شرار
قفقاز بهریاری ایران زمین زحای
از ماهیان خورد چه بخیزد بهر دهر
البته یر زال گریزان شود ز جنگ
شهد جهان کنید بکام عدو شرنگ
خالی کند گر ایران در هند يك تفنگ
خیزد بدست تیغ و کمر بسته بهر جنگ
چون در میان بحر گشاید دهن نهنگ

* ای ماهیان خورد بدریای کار زار *

* آمد نهنگ و کار شما سخت گشت زار *

دیروز انگلیس دغل کر بدست روس
ور بر فراشت دار به تبریز و زد بدار
امروز بین که لشکر کفر ز شش طرف
محصور کرده آلمان بطروگراد را
پاریس دی عروس جهان بود و حالیا
گردید صد هزار کلیسا ز بن خراب
امروز دوز دوز همت و هنگام غیرت است
دشمن ز سر فتاده بچاه مذلت است
دوران خواب غفلت ایرانزمین گذشت
امروز سرفراز میدان کار زار
بر چیده تخم دشمن نایاک از وطن
بر بست توپ کین بحریم خدیو طوس
آزادگان کشور جم را علی رؤس
از انگلیس مانده بجا لشکر و نه روس
طباره بمب ریخته درلندن از یروس
زالی است زشت و پشت خم و خسته و عبوس
بر فرق یاب زد فلك نیلگون دبوس
ورنه چه سود فردا سودن کف فسوس
بر دیو مرك کردن میبایدش عروس
کر دست بوس داشت همی میل پایبوس
سته است در لگام سر دشمن شمس
زان سهل تر که دانه چند از زمین خروس

* این مرز مرز نادر و دارا و بهمن است *

* دارای برز برزو و فر تهمن است *

ایرانیان که بر وطن خویش یاورند
از آب نیکنامی چون خضر زنده اند
فیروز بخت و پاکدل و پاک گوهرند
در کشور سعادت پاینده سرورند

جانو سبار های بدارا کشیده تیغ
آگت های گشته بکفار دستیار
پاداش این دو رویه خلاق که دیده
افراسیاب خون سیاوش بخاک ریخت
بایست خون سرخه فشاندن بانتقام
باور کنند وعده دشمن بدوستی
غره مشو بدوستی خصم زینهار *
ایرانان بهوش که در ملك داریوش
آنان برند گوی سمادت بروزگار
آنان دهند کشتی ملك از خطر نجات
که بر فلک یاری طباره شاهباز
فردا نصیب دار بدست میکنند
آویخته بدار مجازات و بگیرند
فردا بین بتیغ چو جوزا دو بیکرند
ایرانان هنوز بخواب خوش اندرند
قومی که این عقیده ندارند کافرند
بعد از هزار تجربه خوش سهل باورند
روزی رسد که نرم زبانها چو خنجرند
تورانان چو کشتی افکنده لنگرند
کافکنده همچو گوی میدان کین سرند
کامروز چون نهنگ بدریا شناورند
که بر زمین در آتش هیجا سوزند

☆ دریا و آسمان و زمین دستیارشان ☆

☆ فتح و ظفر قضا و قدر پیشکارشان ☆

دو سه بند دیگر از این ترکیب بند باقی است ولی بدست نیامد.



☆ (فکاهیات) ☆

قطعات و مثنویات اجتماعی بطرز فکاهی نیز در انزمان بسیار ساخته شده و در جراید اصفهان غالباً طبع گردیده ولی اینک بچند قطعه که در دست است اکتفا میرود .



مقارن ظهور جنک عمومی پس از رفتن مستر شوستر امریکائی و دست اندازی مستشاران بلجیکی بمالیه ایران (مسیو پا که) بلجیکی بریاست مالیه اصفهان با اختیارات تامه منصوب گردید و بنام اصلاح مالیه درهر بلوک يك اداره عریض و طویل بمديریت يك دزد شباد تشکیل ساخت و مدیر هر اداره نیز با اختیارات تامه و مصاحبت يك فاحشه و تمام وسائل عیش و نوش بسمت مقصد حرکت کرد . این اصلاح و تشکیل انعکاس غریبی در اصفهان پیدا کرده و همه در شکفت مایندند . برای تهیت قدم مسیو پا که و تشکیلات تازه این قطعه فکاهی برشته نظم در آمد

☆ (بن ژور مسیو) ☆

بن ژور (موسیو پا که) که خوش کردی اداره

مالیه این شهر بدستور دو باره ❁

صد دایره آراسته کردی و مزین	ز اطفال نگو منظر جلغا و جوباره (۱)
و اطفال چو شیخان ریاگاه بمحراب	در سجده و گاهی چو مؤذن بمناره
بیکاره بدوران تو دیوث نمائد است	غر زن شده در عهد تو مرد همه کاره
تا دایره تازه در اطراف بلوکات	تشکیل نمایند بهر سمت و کناره

حرکت بنمودند مدیران مجرب با نغمه طنبور و دف و چنگ و نقاره
شهری پدهاشا شده بر بام و در انبوه
هر دایره ز اجزای مناسب شده تشکیل
شرطت تناسب بلی اول با دایره



زاقولی و ترکه (۱) زیبی غارت لنجان
وز غارت سرمایه بیچاره رعیت
با غمزه و غریله شده گرم اشاره
یک روزه اداره شده بازار مکاره



غار تگر رودشت (۲) فرنگیس و جلاند
بی اسلحه غارتگر خلقتند و ندارند
آقای فشارک بزواره شده زوار
فیس - مدیریت جی گشته سر افراز
فیس و بنان راست در این دایره نو (۴)
سرمایه این هر دو امیر است بفارت
..... بسده با ارسی دوز (۵)
ملوک و اجیرند بدیت مال الاجاره
جز کهنه غلافی شده مرهون کتاره
در تحت فشار آمده کویا و زواره (۳)
غار تگر جی لشکر فیس است چه چاره ؟
دو کهنه امیرند یک دار الا ماره
یک تنبک بی پوست و دو دایره یاره
هم دوخته پاپوش و هم افکنده شراره



سید احمد دکتز زیبی نهب نواقل آراسته یک اردوی افزون ز شماره

(۱) ذاقولی یکی از معروفات اصفهان و ترکه اسدالله خان نامی است ترك . و لنجان بلوکی
است غربی در یکفرسنگی اصفهان

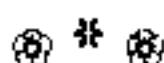
(۲) فرنگیس یکی از معروفات و جلال خان یکی از اطفال غارتگر مالیه و رودشت بلوکی است
است شرقی در چهار فرسنگی اصفهان

(۳) فشارکی یکی از معروفات و کویا و زواره دو بلوکند در شمال اصفهان

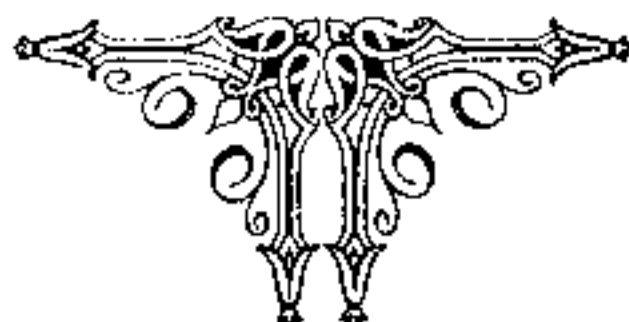
(۴) فیس از معروفات و بنان الملك نام مدیر دایره جی و جی بلوکیست جنوبی متصل با اصفهان
و در قدیم از محلات اصفهان بوده

(۵) ارسی دوز یکی از معروفات است

از كودك رامشكرو از مطرب خوشگوی
 شغل همه در روز یا مشق پیاده
 از خون مسلمان همه را غازه رخسار
 ناك فكك از غمزه كمانگیر ز ابرو
 فرمانده افواج نواقل شده دكتر
 گردیده نواقل فلكی پر ز ستاره
 كار همه شب تا سحر رقص سواره
 وز لغت دل خلق بدست همه یاره
 بیکر چو سمن نازك و دل سخت چو خار
 در محل شب و روز و بنقلست همواره



ایدولت بیچاره گر از ری صفاهان
 بین چون موسو با كه نایك و مدیران
 آتش زده بر خرمن دهقان سبه روز
 نی نی غلط رفت سخن منبع این آب
 این دیو دغل زاده آن پست کریوه است
 ای ملت اگر زنده از جای بیاخیز
 نابود کن این ابرمه زان پیش که سازد
 راه نظری هست در انداز نظاره
 سرگرم جنایت شده اند از همه یاره
 زنده زده افراد رهیت بقناره
 سرچشمه ری باشد و اینجاست فواره
 وین غول ز بیغوله آن ژرف مغاره
 چون خیل ابابیل بسجیل و حجاره
 ویرانه از این کعبه پی و سقف و هزاره



(نوحه رضا ذغالی)

در دوره مشروطیت کبیر قبل از جنگ عمومی هنگامی که معتمد خاقان صدری که در اواخر ملقب بقوام الدوله گردید حکمران اصفهان بود میرزا عباس خان نامی از اهل قفقاز بریاست نظمی منصوب گردید و اول کسی بود که بنفوذ روحانیان در اصفهان اهمیت نمیداد و عاقبت هم معتمد خاقان را ترور کرد ولی معالجه شد . حاجی آقا محمد جوباره که آخوندیست بی سواد و در اخلاق نکوهیده دارای مرتبه افراط روزی در بازار اصفهان بر رئیس نظمی برخاش کرد و چند سیلی پاداش یافت و بر حسب معمول از اصفهان قهر کرده بتخته فولاد رفت . فردای آنروز آخوند های اصفهان بازارها را بسته و دسته های سینه زن از محلات حرکت دادند تا از تخته فولاد هم آقا را بیاورند و ضمناً رئیس نظمی را هم تهدید کنند . از محله میدان کهنه و جوباره هم دسته بزرگی راه افتاد بریاست رضا ذغالی که نوحه خوان و رئیس الواط و اجامر بود و خودش نوحه و مرثیه میساخت و میخواند . نوحه و مرثیه ذیل از اوست

* (نوحه رضا ذغالی) *

* (هنگام رفتن دسته بسمت تخته فولاد بزبان اصفهانی) *

(۱)

اون حا کمی پیغمبری ما تخته پولاتس (۱) اون عالمی بی یوری ما تخته پولاتس
اون سیدی ما سروری ما تخته پولاتس اون مادری ما خواهری ما تخته پولاتس

(۱) پولاتس . بزبان میدان کهنه اصفهان یعنی فولاد است .

سه تا بزن

حالا میریم میاریمش برا خودمان میذاریمش (۱) تو شهر نگر میذاریمش
(۲)

احکامی خدا دینی نبی جمله بیادس همخوابه شرع نبوی تخته پولاتس
امروز شبی قتلش و ایامی براتس هرکس نیمباد خولیس و این زیاتس (۲)

سه تا بزن

شدس آقای جو باره از جو باره آواره جو باره آقا نداره
(۳)

آقا حالا از تخته پولات میره بطهرون الاغی آقا یرقه میره شیرازو کرمون (۳)
ای بیچه جو باره وای لوطی میدون (۴) کریه کن و بر سر بزن از دردی بدرمون (۵)

سه تا بزن

خری آقا تندو تیز است آقا رو بگیریز است هرکس ندود که هیز است
در اینموقع تمام افراد دسته شروع کردند بدویدن تاهیز نباشند .
(۴)

زد تو گوشی آقا رئیس نظمیه سبلی شد صورتی کلگونی آقا از سبلی نیلی
ای آقا تو سبلی خورو مظلوم و علیلی نظمیه پرس از بخوو کند و خلیلی (۶)

سه تا بزن

آقا کوهس و دریاست بچه محله ماست همیشه جاش همین جاست

(۱) میذاریمش . یعنی باقی میگذاریمش .

(۲) این زیاتس است . یعنی این زیاد است .

(۳) کرمون . کرمان (۴) میدون . میدان (۵) بیدرمون . بیدرمان

(۶) پرس . پر است . بخو بر وزن پرو و کند و خلیلی هر یک اسباب بستن زندانیانست

بخو قفلی است بزرگ و کند چوبی است که بامیل آهن بیای یکنفر میزنند و خلیلی چوبی

است دراز دارای میل آهن که پای ده بیست نفر را در آن میگذارند .

(۵)

عباس خان برو بی آقا ده تیر کشیدس رنگی آقا از دیدنی ده تیر پریدس
از ترس آقا تا نخته یولات چار یا دویدس (اما بایرم) خوابیدس و یاها شا رو بقبله کشیدس
سه تا بز

ایمادر مرده آقا ای سیلی خورده آقا زغم افسرده آقا
ایمردومی بازار بیندید که دین رفت
دین رفت و خدا رفت و رسول بن امین رفت
کوه رفت و فلک رفت و زمان رفت و زمین رفت
آقائی جو باره سیلی خورده بچین رفت



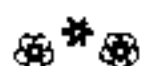
وقتی دسته بنخته فولاد رسید رضا ذغالی این مرثیه را باحضور اغلب علما در برابر آقا خواند و یک طاقه شال ترمه کشمیری خلعت گرفت .

☆ (مرثیه رضا ذغالی) ☆

آقا قربونت برم از بسکه سیلی خورده صورت نبی شدس از ضرب سیلی مرده
از جو باره قهر مکنون ای حجة الاسلامی ما تو بطفلی شیر یستان جو باره خورده
مادرت ای آقا درخونه برات غش کرده است پدرت در ناله مثل زن بچه مرده
مادرت را شاد باید کرد از دیدار تو گرچه باشد پیرو در هجران تو افسرده
مبزنند بر سر ز هجران تو ملا حزقیال کوئیا دیروز دل او را بدست آورده
هستی ای عباس قفقازی تو چون شمر شریر تا سر آقا پیری دست بخنجر برده
آقا از ده تیر تو زخم کرده و ترسیده است تو در آقا کوئیا ده تیر را افشرده

لوطی میدون سزایت میگذازد در کنار

تو گمان کردی که سالم از میون جون برده



اقارا از تخته فولاد حرکت دادند برای شهر و در هنگام مراجعت رضا
ذغالی این نوحه را میخواند و سینه میزدند .

نوحه دوم رضا ذوغالی

عباس قفقازی . اون مردی پتیاره
زد سیلی بر روی آقای جوباره



یائین کشید از خر آقای مارا روز افتاد خر در آقا با بانك
شد زیر پای خر آقای ما بغیوز بیچاره تر از خر آقای بی چاره
آقای مظلوم را شب جستجو کردند بردند بنظامیه بی آبرو کردند
البته کار سنك با این سبو کردند بی آبرو کردند میدون و جوباره



بشنو ای آقا جون حرف ذغالی را بر خود مده شب راه هر لایالی را
محرم مدون الا رضا ذغالی را او ماست مال تست هستی گر اینکاره
بقیه فکاهیات و شرح حال آقای جوباره موکول بمجلد دوم است



بر طبق خبرهای دروغ روتر و بر ضد آگنت های اصفهان در سال اول و
دوم جنك رباعیات و قطعات فکاهی بسیار ساخته شده و مختصری از مطول که در
دست است اینك نگاشته میشود .

(رباعی)

کامروز سپاه مایه بیت تاپیسار
یکجا بشجاعتند مشغول فرار

روتر داده ز شهر لندن اخبار
یکسو بنظام می نشینند عقب

(رباعی)

امروز زانگند زرژ پنجم داد است بیاب عالی اولتیمانوم
مفرور مشو گرت دوملیون خاست کارم بسرت هزار ملیون خانم

(رباعی)

دیروز سراد وارد گری از لندن پیغام فرستاده شهر برلن
کای کشور مرد خیز یک مرد دلیر در جنگ زبونست بچنگ صد زن

❦ رباعی جواب ❦

یاسخ سراد وارد گری هند نبرک در داد که ای خصم بشر خورد و بزک
نشیدستی که صد کلاغ و یک سنک نادیدستی که صد شغال و یک کرک

(قطعه)

یکی در صفاهان با گنت روس چنین گفت کایمرد نایک خوی
وطن مادر تست اورا میده بدست حریفات پر خاشجوی
چنین داد یاسخ دو رو مرد زشت که من گاده ام مام خود از دو روی
اگر مادر من بود این وطن بهل تا کند همسری با دو شوی
سخن گوی چون یاسخ غلبان نیوشید خامش شد از گفتگوی

(قطعه)

یکی گفت با رأفت الملك زشت که ای منشی قونسل انگلیس
ممكن بيشه با دشمنان دوستی ز ناموس خود پاس کن چون پلیس
چنین رأفت الملك دادش جواب که با دشمنی نیست رأفت انیس
من آنروز ناموس دادم پیاد که گشتم ز خوان عدو کاسه ایس

قطعه

این قطعه پنج شش روز قبل از حرکت و فرار برای یکی از دزدان مالیه

مروف اصفهان حضوری و بالبداهة ساخته شد

از ... الملك هاشد کشور ایران خراب زاین ... الملك احق شهر اصفاهان خراب
کرد طهران را خراب از ریشه تابی ریش بود اصفهان را میکند بارش از بنیان خراب
ابروی حسن را چون تیره مو بر خاک ریخت خواست در قزوین رود آمد با اصفاهان خراب

خواست چون نقاش قدرت نقش ویرانی کشد

نقش بست این صورت زشت چهار ارکان خراب

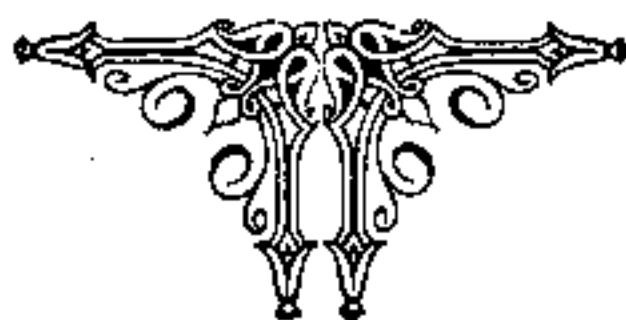
کرد در صلب پدر ویران ز با با اسطفس ساخت اندر بطن مادر مام را ز همدان خراب
غرچه جسته است این غر مثل خود ذاقول نام از دو سو چون کشور بلجیک و صربستان خراب (۱)
باز هم ذاقول در پیش بنان کادیت آن فلان مخروبه اندر پیش آن بهمان خراب
بر در خانه کشیده شکل کشکول و تبر آگهست از نکته هر کس نیست چون دوران خراب
یعنی از ضرب تبر زین یلان کار زار گشت کشکول گدائی در کفم اینسان خراب
یا که گوید با تبر زین خیانت ساختم ساحت مالیه چون کشکول درویشان خراب

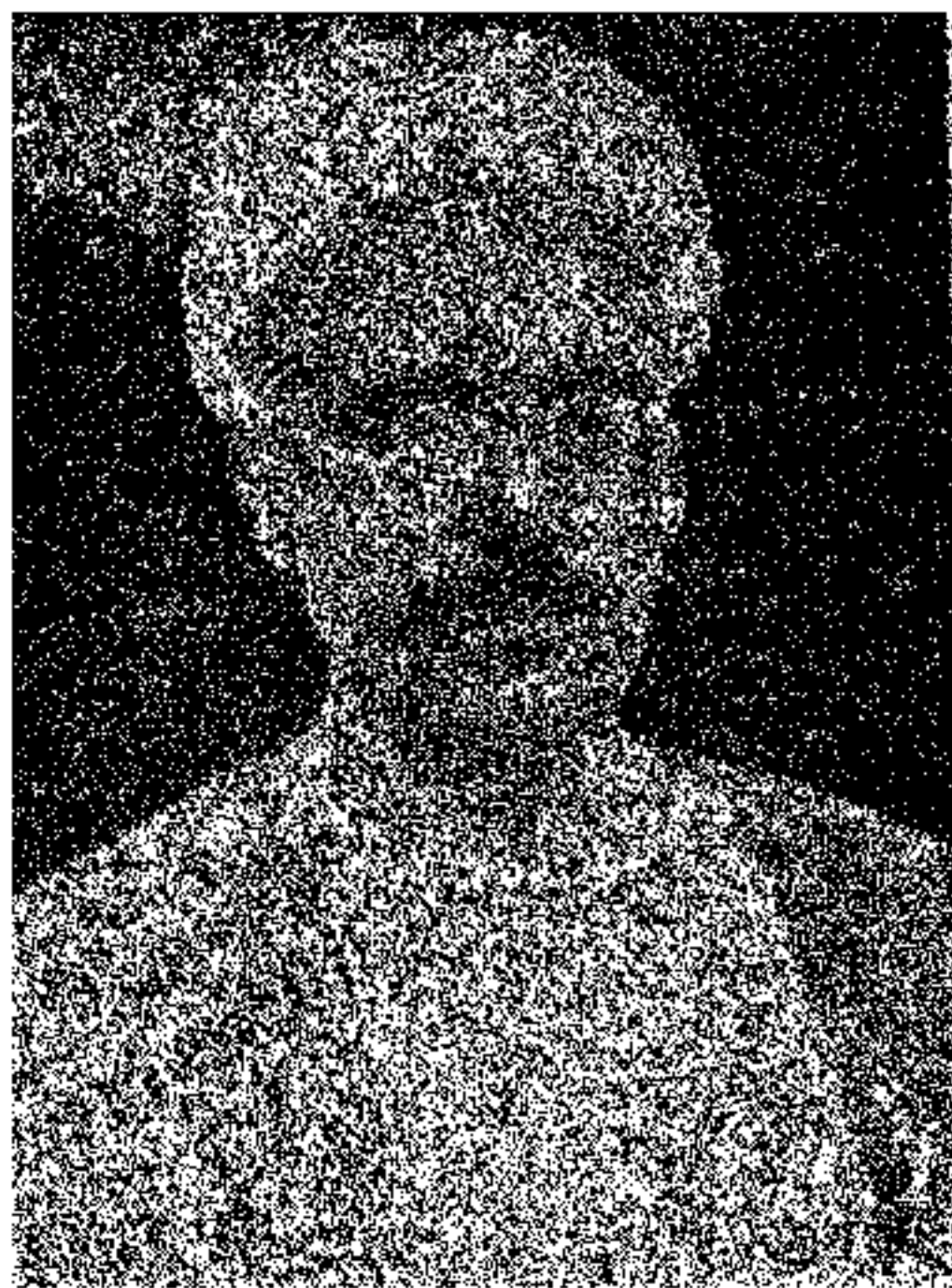
از خیرانی دست بردار ای ندیده آسمان

چون تو کاخی سقف و استن بیخ و شاد روان خراب

ای سرخر دور شو از بوستان اصفهان از سرخر تا کی و تا چند این بستان خراب
اصفهان رشک بهشت است و سرای آدم بهشت نیست شایان تا شود از مقدم شیطان خراب

(۱) در آلمان صرب و بلجیک در دست قشون آلمان و بکلی خراب بود





تمثال نگارنده ره آورد وحید دستگردی قبل از مهاجرت
در سنه ۱۳۳۳ عکس برداشته شده است

* (گفتار سوم) *

فرار از اصفهان بطرف بختیاری

در ماه محرم ۱۳۳۴ هجری قمری که تقریباً یکسال از جنگ گذشته بود بمناسبت نفوذ وقوت آلمان در اصفهان و کشته شدن غریب خان و رئیس بانک استقراضی روس بطریق ترور و تیر خوردن موسیو گراهام قونسول انگلیس . نمایندگان انگلیس و روس بیانه نداشتن امنیت از اصفهان با تمام اتباع خود خارج شده بطرف ناصریه و اهواز از راه بختیاری رهسپار شدند .

چندی نگذشت کمیته دفاع ملی از طهران با اصفهان آمد و از دیدن مهاجرین و اوضاع و احوال آنان اغلب دموکراتهای سالم و ساده و با حقیقت اصفهان با مجاز انباز و بادورنگان همرنگ شدند .

در همین اوقات اعانه گرفتن از رجال مستبد و نفوس ناپاک شروع شد و جاسوسان اجانب در شکنج عذاب گرفتار آمدند بانک انگلیس هم بدست مجاهدین و همراهی و شرکت سردار اشجع حکمران وقت شکسته شد و تمام پولها از اعانه و غیر اعانه در یک تجارتخانه جمع و برای مخارج حرکت مجاهدین تخصیص یافت .

انگلیس فشون تزاری روس را از قزوین حرکت داده و بعزم اصفهان وارد کاشان کرد .

سردار اشجع حکمران که در ضعف نفس و جبن مشهور و معروف بود در اواسط ربیع الاخر ۱۳۳۴ ناگهان نیمه شب از اصفهان بسمت بختیاری فرار کرد دیگر روز بولطیفه شیوع این خبر وحشت و تزلزلی در تمام طبقات اصفهان پیدا شد و بلافاصله تمام بختیاریها اصفهان را خالی کرده و رفتند مگر حضرت بی بی مریم که حرکت و فرار بختیاری ها را زشت شمرده و ماندن او باعث اطمینان و قوت قلب اهالی گردید .

بین السلطنه با اینکه از طرف روس و مرکز روس پرست حکومت داشت از اقامت بی بی مریم در اصفهان متوحش شده و جرأت اظهار سمت حکومت نمیکرد .

این اوضاع یکماه واندی طول کشید و در تمام این مدت من در دستگرد بوده
و شهر نمی آمدم و اغلب اشخاصی که در سیاست دخالت داشتند نیز از شهر خارج
بودند .

مدیر جریده زاینده رود سید عبدالحسین خونساری که آنوقت سمت مدعی العمومی
عدلیه اصفهان را نیز دارا بود و گراور او در صفحه (۱۱۱) دیده میشود نیز تصمیم فرار
و مهاجرت داشت و لوازم سفر خود را بدستگرد آورده بود در خانه من تا موقع بایکدیگر فرار
کنیم ولی نصره السلطنه که نامزد حکومت فارس بود در اصفهان اقامت داشت و بین السلطنه
و همایون میرزا باو وعده تأمین دادند از این سبب از حرکت منصرف شد

(روز جمعه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۴ قمری)

در این روز عازم حرکت از دستگرد بودم ناگاه خبر ورود رضاخان جوزدانی
و سردار صولت بختیاری وعده از اعضاء قونسولگری آلمان (که قبلا از اصفهان بقمشه
رفته بودند) از طرف دستگرد بشهر اصفهان فرار سید اجل واقعه این است که در
این روز چون بی بی مریم هم از شهر خارج شده بود بین السلطنه فرصت یافته اعیان
بی تمین و اشراف بی شرف را اطراف خود جمع کرده و تقریباً جشن حکمرانی برای
خود میگرفت ناگاه رضاخان و سردار صولت و جعفرقلی با پانصد سوار وعده از اجزای
قونسولخانه آلمان هنگامی که آنان انتظار ورود قشون روس را داشتند بشهر وارد
و یکسره بدارالحکومه رفته و ادارات دولتی را تصرف کردند .

شاهزادگان و اعیان حاضر در مجلس جشن از درو دیوار بالاس مبدل و چادر
زنانه از محل خود فرار کرده در شهر و بیرون شهر پنهان شدند .

شنبه سیزدهم

در این روز سید عبدالحسین زاینده رود از شهر به دستگرد با تلفون بمن
اطمینان داد که آمدن سپاه روس برای آمدن رضاخان بتعویق افتاده است . شما
بیانید بشهر تا در باب رفتن مشورت کنیم

دو ساعت بعد از ظهر من از دستگرد باصفهان رفته یاره از کارهای شخصی



سید عبدالحسین خونساری
(مدیر جریده زاینده رود)

را انجام داده شب در منزل جناب آقا محمد حسین دانی جواد که یکی از تجار روشن فکر و باسلامت نفس و صمیمیت است اقامت ورزیده و عصر همین روز هم در خدمت آقای حاجی شیخ محمد باقر الف ت برای وداع و خدا حافظ رفته و خارج شدم

یکشنبه چاردهم

از خانه جناب آقا محمد حسین بیدان شاه آمده و در میدان جمعیت بسیاری دیدم برای تحقیق پیش رفتم معلوم شد یک نفر صاحب منصب روسی است که شب پیش از پیش قراولان روسی نزدیک دروازه اصفهان آمده و قراولان سردار صوات او را مقتول ساخته و همراهانش فرار کرده اند يك تفك پنج تیر روسی و يك ساعت طلا و چند نوشته هم همراه داشته است .

از دیدن این مقتول یقین پیدا کردم که سپاه روس همین امروز باصفهان وارد میشوند بدین سبب عازم حرکت بدستگرد شدم ناگاه مدیر زاینده رود رسید و باز اطمینان داد که باین زودی ممکن نیست سپاه روس باصفهان بیایند و برای ناهار جدیت کرد که بخانه او برویم و رفتیم و پس از صرف ناهار ناگهان صدای شلیك تفك و بلافاصله شلیك توپهای سنگین بلند شد و چون این خانه محل خوف بود هر دو از خانه بیرون آمده از راه بیراهه و پست کوچه خود را بیدان کهنه رسانیدیم در راه هر کس ما را میشناخت با شماتت و فحش ما را استقبال میکرد و آنروز نخستین روزی بود که بروحیات و حسیات ملت پی بردم .

حوالی غروب از مسجد جامع گذشته در بسحاقیه بخانه میرزا محمدعلی نام تاجر که از رفقای مدیر زاینده رود بود وارد شدیم . طولی نکشید میرزا محمدعلی هم وارد شد و باطنا از دیدار ما دلتنگ گردید ولی وقایع را اینطور بیان کرد .

سپاه روس آمدند و رضاخان و سردار صولت و جعفرقلی فرار کردند میرزا قاسم خان شیرازی رئیس مالیه سردر مالیه را سنگر کرد و پنج شش نفر را بیخبر بدست خودش کشت و هنگام ورود سپاه روس پیش آمده نعلش آنها را بصاحب منصبان نشان داد

و خود را خادم روس و دشمن ایران معرفی کرد !

شب را در خانه میرزا محمد علی با تزلزل خاطر بسر بردیم آقا شیخ اسمعیل صراف که یکی از دوستان بنده والایان برحمت ایزدی پیوسته است همانشب در آنخانه مارا پیدا کرد در صورتیکه آنوقت هیچکس طالب دیدار ما نبود و مرا بخانه خودش دعوت کرد و این دعوت چون مطابق میل من و میرزا محمد علی هر دو بود برای فردا پذیرفتم

دوشنبه پانزدهم

مدیر زاینده رود سه مکتوب بزمین السلطنه و مفخم الملك نایب الحکومه بزمین و همایون میرزا نوشت در باب تأمین خویش و از طرف همایون میرزا جواب مساعد باور رسیده بعد از ظهر مصمم شد برود برای ملاقات من از او خواهش کردم که در باره من سخنی نگوید و اگر سخن گویند جواب دهد که یکماهست بچار محال رفته . بنابراین که خبر هم بمن برساند ولی رفت و امروز خبر نرسید پس شیخ اسمعیل صراف را فرستادم در خانه مدیر زاینده رود برای آنکه اسباب ولوازم عید نوروز را که تهیه کرده بودم با خرسواری بدستگرد برده و خبر سلامت مرا بخانواده برساند و اینکار را با اینکه سخت بنظر میآمد انجام داد و انشب که شب عید بود با فراغت خاطر در خانه شیخ اسمعیل بسر بردم

سه شنبه شانزدهم

امروز روز عید سفید نوروز است گرچه برای من شام محرم بود شیخ اسمعیل برای تحقیق قضایا از خانه بیرون رفته با اداره حکومتی شتافت و پس از ملاحظه اوضاع نزدیک ظهر بخانه برگشت و کیفیت جشن بشفرفی بزمین السلطنه را شرح داد خطبه خواندن خطیب و افتتاح کلام وی بدین بیت متنبی **اليوم انجزت الامال ما وعدا** بی نهایت مرا غمگین ساخت در این هنگام مدیر زاینده رود رسیده و کیفیت ملاقات خود بایمین السلطنه را شرح داد بزمین السلطنه از او خواهش کرده بود مرا نشان بدهد که در کجاستم او گفته بود یکماهست بختیاری رفته و همین حرف باعث نجات من از چنگال بزمین السلطنه گردید .

پس از مشورت مصمم شدم که همانروز عید از شهر خارج و بدستگرد وارد

و سمت بختیاری مهاجرت اختیار کنم . بعد از ناهار با اتفاق شیخ اسمعیل و پسرش از خانه بیرون آمده از مسجد جامع گذشته از سمت جوباره و تلوا سگان و یافله و دروازه حسن آباد و سمت امامزاده بقر خود را به یل چوبی که مستحفظ نداشت رسانیده و از شهر خارج شدیم .

پسر شیخ اسمعیل به شهر برگشت و من با شیخ اسمعیل وارد تخته فولاد شده و از آنجا بقریه سیچان و از سیچان بحسین آباد و از آنجا دو ساعت از شب رفته بدستگرد وارد شدیم

در راه هیچ شناسائی مارانید شب دوستان و خویشان اشخاص ذیل کر بلائی حسین ملک محمد . محمد جواد قهوهچی . مهدی عبدالخالق . سید ابراهیم . برادران حسین و باقر و عباس . جمع شدند نیمه شب همه را وداع گفته با مختصر لوازم سفر و همراهی کر بلائی حسین ملک محمد و محمد جواد قهوهچی که دومی را اینک فرمان رسیده و از اولی خبری ندارم در کجاست از دستگرد حرکت و از راه انجان عازم چارمحال بختیاری شدم .

چهارشنبه هفدهم

پس از بدرود دستگرد در بلوک انجان از قرای حسن آباد و یزد آباد و باغ ابریشم گذشته بدون ملاقات کاروان و راهزن دو ساعت قبل از ظهر بقریه خولنجان رسیده در خانه بقال ده صرف ناهار کرده و خبر یافتیم که رضاخان و سردار صولت روز گذشته بقریه مبارکه ملک همایون میرزا حمله و مبارکه را تصرف پنج نفر از رعایا را مقتول و هفت نفر مجروح و یک محله را هم غارت کرده اند .

بدین سبب از سمت مبارکه رفته و از راه دیگر حرکت کرده یک ساعت بغروب وارد قریه حسن آباد تنک بیدگان شده در قلعه منزل گرفته آقای دکتر مسیح خان که یکنفر دکترنامی درجه اول و دانشمند و آزادیخواه اصفهان است با آقای دکتر جواد که از شاگردان اوست در آنجا بودند با مسرت ملاقات کرده شب را با صحبت آن دوست بزرگ گرامی بروز آوردیم

پنجشنبه هیجدهم

با مدادبگام حرکت کرده پس از طی یکفرسنگ به (تنك بيدگان) رسیدیم آغاز تاانجام این تنك یکفرسنگ وازدو طرف کوه بلندی سر بکیوان کشیده و همواره ممکن دزدان و راهزنانست . اول تنك تپه ایست که در باستان سکنه داشته و قبرستان هم هنوز درحوالی آن موجود است و نیز چشمه آبی در اول تنك از بگ گوشه ازمیان ریگزار چهارسنگ بیرون میآید و بسمت حسن آباد تنك بيدگان میرود ، دروسط تنك اسبی ازسردار صوت از کار افتاده و هنوز زنده بود و زاغان و کرکسان در اطراف کوه منتظر مرك او و عروسی خویش بودند . آخر تنك چشمه آب کوچکی است در آنجا فرود آمده و پس از صرف نهار حرکت کرده از تنك خارج و از خطر آزاد گشتیم

ازتنك تا سفید دشت که منزل ابوالقاسم خان فرزند ضریغام السلطنه و مقصد ماست يك فرسنگ است در راه ازمیان برف گلهای سفید تازه که آنها را گل حسرت میگویند رسته و منظره خوبی داشت .

حوالی ظاهر وارد قلعه سفید دشت ملك ابوالقاسم خان شدیم ابوالقاسم خان خود با صد سوار بسمت کرمانشاه رفته و برادر کهنتر او خلیل خان که با خلاق ستوده آراسته است در قلعه ازمیهمانان فراری پذیرائی میکرد .

سردار صوت و اعتمادالتجار اصفهانی و میرزا رضا خان مستوفی که بی سبب و بحکم وهم از اصفهان بیرون آمده در آنجا بودند شکرالله خان انصاری اصفهانی هم که مدعی آزادی طلبی بود (وکل مدع کذاب) در قلعه حاضر بود . ناصر نظام تبریزی و احمد آقای تبریزی مجاهد که گویا هنوز هم در اصفهان کبیر نظمیست در آنجا بودند . شب را بمصاحبت آقای دکتر مسیح خان و دکتر جواد بصیح آوردیم

جمعه نوزدهم

میرزا عباس خان منشی قونسولگری آلمان و میرزا محمد سده با هفت سوار

حوالی ظهر از راه رسیده و عازم بودند که در آباده بشارژدافر آلمان ملحق گردند و خبر آوردند که سپاه عثمانی کرمانشاه را از روسها گرفته و بصره هم بتصرف سپاه عثمانی درآمده شبانگاه بمناسبت نوید فتح قصیده ذیل بنظم آمد و در مجلس دوستان خوانده شد چهار ساعت از شب گذشته قلیخان پسر کوچک حاجی علیقلیخان سردار اسعد که تازه از فرنک آمده بود بدیدن مهاجرین آمد و دعوت کرد که فردا که شنبه اول سالست در چشمه رنگرزی یکفرسنگی سفید دشت مهمان او باشیم .

نوید فتح

از نو توان بکالبد ناتوان رسید
منت خدایرا بتمام جهان رسید
یکباره تا برشت ز کرمانشاهان رسید
جوش سپهچودر همدان ناگهان رسید
روز سرور و شادی و عدل و امان رسید
بر ساز جنگ اسلحه بیگران رسید
طیاره صف صف از طرف آسمان رسید
از ره بسان قلعه آتش فشان رسید
میرک فجاء و صاعقه ناگهان رسید
کرده هزار سلسله شیرزیان رسید
پرچم گشوده از علم کاویان رسید
کوه بلا و محنت ضحاکیان رسید
هنگام آزمون و که امتحان رسید
روز مراجعت بسوی اصفهان رسید
کاین خار مملکت را برپای جان رسید

مارا نوید فتح ز کرمانشاهان رسید
آوازه شارت فتح مجاهدین
سبل سپاه کشور ایران و جیش ترک
درهم شکست لشکر ایران سپاه روس
دوران رنج و محنت و جور و ستم گذشت
از مرز و بوم آلمان اندر دیار جم
بمسو فشانك و اکون و اکون ز راه خاک
بس توپ قلعه کوب هويزر که ناگهان
بهر هلاک ژرژ و کرا ندوک نیکلا
روباه و خرس جا بیدار عدم کنند
ناگه هزار کاوه بمیدان گیر و دار
آمد بشهر فر فرید و ن ز کوهسار
ای ایل کامکار سلحشور بختیار
هان جنبشی کنید که فرصت غنیمت است
بایست خار قاجارا را ز ریشه کند

فاجار دست روس است این دست قطع کن ز این قوم سود رفت و بکشور زیان رسید

همت زبختیاری و فتح از خدای پاك با یاری خدای ز اغیار دون چه باك

ای مریم مسیح دم ای افتخار ملك
ای شمه سعادت ایوان بختیار
در کشور صفاهان یا زید روس دست
این نکت از شجاعت سردار اشجع است
سردار بود عرصه غارت چو گرم بود
انگونه نیم شب ز صفاهان فرار کرد
گر حکمران تو بودی در مرز اصفهان
از چشمه سعادت تا آب فرو جاه
از جای خبز و ایل سلحشور بختیار
ای اختیار ملت و مختار کرد کار
بر کرد در صفاهان با لشکر کران
کن تخت شادمانی بگانه سر نگون
عید جم است و فصل زمستان شد ست طی
از خون دشمنان خودی اندر اصفهان
امروز بختیاری فرمانبر تو اند
تا رخت بشود از وطن این ذلت وستم

بازوی جاه دست شرافت سوار ملك
وی روز جنگ و فتنه کبته حصار ملك
تا رفتی از صفاهان ای دستیار ملك
آن مرد جبن کیش که ناید بکار ملك
بیکاره گشت گرم چو شد کارزار ملك
زهره شکافته که ز دل شد قرار ملك
زار اینچنین نبود کنون روزگار ملك
بار دیگر بجوشد در جوبار ملك
نمای بار دیگر چون تخت یار ملك
در دست اقتدار تکبر اختیار ملك
وز خون خصم بنشان کرد و غبار ملك
ای شادی زمانه و ای غمگسار ملك
سر سبز کن وطن را ای نوهار ملك
تا بر دمد شرافت باش آبیبار ملك
سرها به کف گرفته برای نثار ملك
هزت شود دوباره شعار و دثار ملك

(بشتاب هان که یار قضا و قدر تر است)

(ای چرخ از ستاره سپه بیشتر تر است)

ای مرتضی قلی خان میر بزرگوار
نیک آگهی که زورق آزادی وطن
خرس از شمال کشور و روباه از جنوب

مصمص زاده منتخب ایل بختیار
کشته بچار موج خطر از دوسود و چار
در بیشه هژیر شدستند رهسپار

کوتاه تا ز ملك شود دست اجنبی
در کشور صفاهان از روس سربکوب
میرا بزرگوار را تاریخ مملکت
بیکانه چیره گشت اگر و چار روز ماند
در مرز جم سپاه سکندر نمیرسید
دارای ملك ازین دو ندانیش شد زبون
بر کفر سکندر بر خاست اردشیر
ضحاک اگر نشست بر اورنگ جم دو روز
در این نبرد و جنگ عمومی که هر طرف
بلغار کرده قامت مردانگی علم
گشته بغاز مقتل بر جیش انگلیس
از دست داده است لهستان و بالتیک
پامال ژرمنند کنون انگلیس و روس
آرایش سپاه کن ای میر نامور
از کوهسار همچو فریدون بیافرود
خواب گران بیاد فنا میدهد کله

دست دراز بهمنی از آستین برار
در فارس ز انگلیس برار از روان دمار
اینک گواه من که بر این نوم و این دیار
آخر سزای کرده خود دید در کنار
جانوسیار اگر نه بجا بود و ماهیار
قاجار ازین دو خائن زشت است یادگار
بر بست روم و یونان در بند اقتدار
در خون کشید کاوه اش از گرز کاوسار
گرم است دار و گبر و بیاگشته گبر و دار
ترکبه تیره کرده بر اغیار روزگار
گردیده روز بر سپه روس شام تار
مغلوب خصم گشته بمیدان کارزار
تا چند ازین دودشمن پامال و اطمه خوار
کازار مملکت کن پیراسته زخار
ضحاک وار کن سپه روس تار و مار
سک چیره میشود چو ز بیشش کنی فرار

(بشتاب و اصفهانرا از روس پاك كن)

(ضحاک را چو کاوه بگریزی هلاك كن)

بقیه این ترکیب بند بدست نیامد مخصوصاً بخاطر دارم که يك
بند مفصل دیگر خطاب به ضرغام السلطنه بوده و اکنون نیافتم و اگر پس از
این پیدا شد طبع میگردد

شنبه بیستم

بر حسب دعوت قلیخان كه اکنون بسر دار بهادر ملقب و در نظام
وارد است بمناسبت شنبه اول سال با تمام دفقا بچشمه رنگریزی يك فرسنگی

سفید دشت رفتیم

این چشمه در ریشه کوه بلندی واقع و دوسه سنك آب از آن میجوشد بسیار باصفا و خوش و خرم است، پس از صرف ناهار ظهر مکتوبی از طرف ضراعام السلطنه سردار صوات رسید مبنی بر دعوت او با همراهانش به (پرادنیه) و چون جمعیت سردار صوات زیاد و خوانین بختیاری هم با او مساعد نبودند ازین دعوت خشنود شده و مصمم شد که همین روز به پرادنیه که تا اینجا دو فرسنگ است حرکت کنند من هم با خلیل خان بهرام او مصمم رفتن شدیم.

دو قطعه یا تفرل بر سر چشمه رنگرزی همانروز ساخته شد و اینك نكاشته می شود

(چشمه)

چشمه با ما شده هم چشم باشك افشانی چشمه تر دامن از اشك دل و خود بر ساحل اشك سرخم برخ زرد اثر ها دارد هر که بر ملك طرفدار شد از شهر گذشت خانه باشد قفس تنك و علایق یا بست نه عجب گر همه یعقوب به بیت الجزینم ما و خوناب جگر مدعی و باده ناب نار و بود ار گسلد کشمکش چرخ زمرد پایداری اگر از کوه گران آموزی سبزه مرك به صحرای عدم خواهد خورد سر بلندند به دانائی خود اهل جهان	اشك اوصاف و سرشك رخ ما رمانی ما سراپا برشك غم دل طوفانی سبزه روید چو کند ابر سرشك افشانی شهر بر سلسله بی طرفان ارزانی کوه و هامون طلب از رهرو این میدانی که شده یوسف آزادی ما زندانی تا کرا چرخ بمالد بر زمین پیشانی بهر پیوند نه بندد گره بر پیشانی دولت بر دمد از سر چومه نورانی کوسفندی که بر او گرك کند چوپانی قسمت ماست سر افکندگی و نادانی
---	---

گفتم آئین و وطن هر دو شد از دست وحید

گفت داد از ستم سلسله روحانی

(خانه مجنون)

عاقبت از شهر بگذشتیم و در هامون شدیم
چشمه با چشم سرشك انگیز ما هم چشم نیست
همچو قانونیم در دست اجانب یا اعیال
حفظ قرآن خواستیم اندر دیار مسلمین
چون صدف بر در بما دور جهان برگرفته تنك
تا شدیم اندر شكنج زلف خوبان موشكاف
جور یار و مهر ما با وی نكنج در سخن
میهمان بر خانه در بسته مجنون شدیم
کو بساحل ما غریق از اشك خود در خون شدیم
تا چرا یار وطن یا حامی قانون شدیم
یا اعیال دستیاران كلا دستون شدیم
نه صدف را ما مگر تنها در مكنون شدیم
يك شبه هم سنك در حكمت با فلاطون شدیم
دید می یابد كه مادر دست یاران چون شدیم

مشك فام است این سخن بشنو و حید را کاسمان

سوخت تا ما نافه و ش در ناف عالم خون شدیم

دو ساعت بغروب با سردار صولت و خلیل خان بطرف یرادنبه حرکت
کردیم و سایر رفقا بسفید دشت برگشتند قلعه یرادنبه كه خود ضرغام السلطنه
ساخته است دارای عمارات عالیہ بسبك خوب قدیم است دریاچه بزرگی در وسط
قلعه ساخته شده كه شبانه روز آب از فواره هایش جستن میکند چون وارد
قلعه شدیم معلوم شد كه شارژدافر آلمان با قونسول عثمانی و صدو پنجاه نفر از
فمشه بیر و جن آمده و خوانین بروجن آنها را راه نداده از آنجا به یرادنبه آمده
و مهمان ضرغام السلطنه میباشند .

دكتر یوزن آلمانی و دو نفر آلمانی دیگر با یكزن آلمانی نیز در قلعه
بودند حاج سید علی آغا باشی اصفهانی و پسرش با شیخ حسین نوری زاده و شیخ
باقر تویسرکانی در قلعه بودند .

شیخ باقر چون يك اسب سواری از نواب آقا كوچك گرفته متهم
بجاسوسی روسها شده بود .

ضرغام السلطنه تقریباً از پانصد نفر میهمان مهاجر پذیرائی میکرد بملاوه